

تحلیل تطبیقی کارکرد شخصیت اسطوره «زرتشت»

در شعر کلاسیک و مدرن عربی

محمدحسن امرایی^{۱*}، غلامعباس رضایی هفتادری^۲

۱. دکترای تخصصی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه

۲. دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران

پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۳۱

دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۳

چکیده

فراخوانی اسطوره‌ها نقش برجسته‌ای در تعمیق و غنای ادبیات ملل مختلف از جمله عرب‌ها داشته است. اسطوره ایرانی «زرتشت» یکی از این اسطوره‌هاست که در شعر کلاسیک عرب غالباً وجود ندارد؛ اما برخی شاعران معاصر عرب با الهام از فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰م)، شاعر و فیلسوف آلمانی، در چارچوب «قناع» و ماسک اسطوره «زرتشت»، در پی دستیابی به عنصری برای مبارزات سیاسی-اجتماعی و بیداری ملت‌هایشان با شعار آبرانسان بوده‌اند تا خیزشی مردمی در برابر اهریمن ظلم و فساد مستکبران معاصر به‌پا دارند. هدف این مقاله علاوه بر اثبات حضور یا فقدان اسطوره ایرانی زرتشت، مقایسه و تحلیل تطبیقی این اسطوره در شعر شاعران مدرن و کلاسیک عرب است تا نشان دهد اندیشه نمادین شاعران کلاسیک و مدرن عرب درباره این شخصیت دینی چگونه بوده و رویکرد آنان در بازآفرینی این اسطوره چیست. دستاورد این پژوهش که براساس روش توصیفی-تحلیلی نگاشته شده، نشان می‌دهد که در ادب قدیم عرب، اغلب به سبب جنبه‌های مذهبی و دفاع از اسلام در برابر زرتشتیسم، از این اسطوره ایرانی یادی نشده است؛ بلکه فقط اشاراتی اندک به مجوس و آیین‌های ایرانیان پیش از اسلام در شعر این دوره مشاهده می‌شود. درمقابل، زرتشت در شعر معاصر عربی، از هیئت منجی قومی و پیامبر دینی به شمایل سفیر سیاسی در میان ملت‌های عربی درآمده که رهایی‌بخش انسان معاصر از دردها و رنج‌های اجتماعی است. این موضوع نشان از آگاهی شاعران معاصر عرب از



اسطوره‌های کهن ایرانی و علاقه آنان به فرهنگ گذشته ایران باستان دارد.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، ادبیات عرب، زرتشت، زرتوشتَر، چنین گفت زرتشت، فریدریش نیچه، ادبیات تطبیقی.

۱. مقدمه

بازتاب میراث ادبی در شعر یکی از مشخصه‌های شعر معاصر است که در این میان، اسطوره جایگاه ویژه‌ای دارد (نهی‌رات، ۱۳۹۱: ۱۴۴). حضور گسترده اسطوره و بازآفرینی آن در ادبیات معاصر جهان از جمله ادبیات عربی، سبب نوآوری و غنای ادبیات شده است. منتقدان بر این باورند که اساسی‌ترین عامل در تغییر رویکرد شاعران نسل جدید عرب به سنت و شخصیت‌های سنتی و به‌ویژه اسطوره‌ای، اثرپذیری از شاعران غربی به‌خصوص شاعر انگلیسی-آمریکایی، تی.اس. الیوت (۱۸۸۸-۱۹۶۵م)، بوده است (جیدة، ۱۹۸۰: ۱۴۰-۱۴۴). احساس شیفتگی الیوت به گذشته و الهام‌گیری وی از اسطوره و ادیان کهن، شاعران معاصر عرب را واداشت تا رویکردی جدید به سنت داشته باشند و با فنون مختلفی از سنت و شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای مدد جویند و تجربه معاصر خود را بر آن‌ها حمل کنند. باری، به‌کارگیری اسطوره از جلوه‌های بارز شعر معاصر عربی است و این کاربرد گسترده به‌دلایلی همچون انگیزه‌های هنری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و روانی برمی‌گردد (ر.ک: ایوکی و حسن‌پور، ۱۳۹۱: ۱۱۷). اسطوره ایران باستان «زرتشت» در شعر کلاسیک عربی اغلب وجود ندارد؛ اما چنین استنباط می‌شود که برخی شاعران چیره‌دست و مدرن عربی همانند عبدالوهاب البیاتی، جبران خلیل جبران و فاطمه محمدحسن ناعوت از این اسطوره خوانشی سیاسی-اجتماعی داشته و از آن به‌عنوان نماد سرکشی، اعتراض، مقاومت، رهایی و... بهره‌ها گرفته و کوشیده‌اند تا ضمن به‌چالش کشاندن اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی کشورهای عربی، با بیانی نمادین و رمزگونه ادبیت متن شعری خویش را نیز دوچندان کنند.

شاعران کلاسیک و مدرن عربی همانندی‌ها و تفاوت‌هایی در حوزه اسطوره و اسطوره‌پردازی دارند؛ برای نمونه، تصاویر اسطوره‌ای در شعر شاعران معاصر عرب با شاعران قدیم تفاوت آشکاری دارد و بیشتر دارای بن‌مایه‌های اجتماعی-سیاسی است و برخلاف شاعران قدیم عرب، شخصی و محدود نیست. شاعران معاصر عربی عموماً به سبب بحران‌ها و اضطراب‌های روحی خود و جهان عرب، پناهگاهی از گذشته جست‌وجو کرده و برای خلق جامعه‌ای آرمانی و ایدئال، بیشترین بهره را از زرتشت، اسطوره ایران باستان، برده‌اند. حضور و فقدان این اسطوره ایرانی در شعر شاعران مدرن و کلاسیک عربی نکته درخور توجهی است که موضوع بررسی مقاله حاضر قرار گرفته است. به نظر می‌رسد شاعران کلاسیک عربی بیشتر تحت تأثیر جنبه مذهبی موضوع (دفاع از اسلام در برابر زرتشتیسم) به فراخوانی اسطوره زرتشت در شعر خود پرداخته‌اند که این کارکرد با حضور این اسطوره و کارکرد سیاسی-اجتماعی آن در شعر شاعران معاصر عربی در تقابل است. از سوی دیگر، این اسطوره در شعر آن دسته از شاعران معاصر عربی متأثر از فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰م)، شاعر و فیلسوف آلمانی، اغلب تغییراتی کارکردی و نمادین یافته است. شاعران معاصر مذکور همگی به نوعی مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر نیچه در کتاب *چنین گفت زرتشت*، از این اسطوره برای بیان چالش‌های دنیای معاصر بهره گرفته‌اند. در شعر آنان، زرتشت سفیر رهایی انسان معاصر از رنج‌های سیاسی است که از هیئت منجی قومی به شمایل سفیر سیاسی درآمده که برای از میان برداشتن ظلم و بی‌عدالتی قدم در عرصه سیاست نهاده است. این درحالی است که شاعران کلاسیک عربی به حضور، فراخوانی یا تغییر در کارکرد اسطوره زرتشت اقدام نکرده‌اند؛ بلکه فقط اشاراتی اندک به مجوس و آیین‌های ایرانیان پیش از اسلام در شعر این دوره مشاهده می‌شود.

در این پژوهش قصد داریم تا این گونه ادبی را که از قلمروهای شاخص ادبیات تطبیقی به‌شمار می‌آید، به صورت گزینشی و استقرایی، در شعر سه تن از شاعران برجسته ادب معاصر عربی یعنی عبدالوهاب بیاتی، جبران خلیل جبران و فاطمه محمدحسن ناعوت و نیز برخی



شاعران نام‌آشنای ادب عربی قدیم از جمله بشاربن برد، ابوالعلاء معری، ابونواس و خزاعی بررسی و مقایسه تطبیقی کنیم. به‌طور کلی، شاعران مدرن عربی بنابر انگیزه‌ها و اهداف سیاسی-اجتماعی خویش، اسطوره زرتشت را در آثار خود فراخوانی کرده و از آن برای بیان احساسات خود، برانگیختن ملت، اعتراض به واقعه‌ای نامطلوب و... سود برده‌اند. در این پژوهش، از دیدگاه اسطوره‌پژوهی تطبیقی که حوزه‌ای جدید و مهم در مطالعات ادبی است، به این پرسش پاسخ داده‌ایم که روحیه و نگرش متفاوت شاعران قدیم و جدید عربی در چارچوب استفاده از اسطوره زرتشت چگونه بوده است. تحلیل و تبیین چگونگی حضور و فقدان شخصیت اسطوره‌ای زرتشت و شیوه‌های فراخوانی آن در شعر جدید و قدیم عربی و نیز بیان وجوه همانندی و تفاوت این بازآفرینی، از محورهای بنیادین این پژوهش و اساسی‌ترین هدف مقاله است که در آن، چگونگی بازتاب اسطوره زرتشت و مضامین الهام‌یافته از آن در شعر هر دو دسته از شاعران به‌بوته نقد و تحلیل تطبیقی گذاشته شده است.

۱-۱. پیشینه تحقیق

درباره اسطوره‌های مختلف جهان در شعر کلاسیک و مدرن عربی، تاکنون تحقیقات فراوانی صورت گرفته است؛ مانند «الأسطورة فی الشعر العربی الحدیث» (۱۹۹۰)، «استدعاء الشخصیات التراثیة فی الشعر العربی المعاصر» (۱۹۹۷)، «الشعر العربی المعاصر، قضایاه وظواهره الفنئیة والمعنویة» (۱۹۹۷)، «أسطورة الموت والإنبعاث فی الشعر العربی الحدیث» (۱۹۹۵)، «توظیف الأسطورة فی الشعر الجاهلی»، «بررسی تطبیقی اسطوره سندباد در شعر بدر شاکر السیاب و تحلیل حاوی» (۱۳۹۰)، «اسطوره‌های برجسته در شعر عبدالوهاب البیاتی» (۱۳۸۹) و غیره که برای پرهیز از اطاله کلام، از ذکر سایر عناوین کتاب‌ها و مقالات نوشته‌شده در این زمینه چشم می‌پوشیم؛ اما درباره موضوع این پژوهش، یعنی تحلیل تطبیقی کارکرد اسطوره زرتشت در شعر شاعران کلاسیک و معاصر عربی، تا آنجا که کاوش کرده‌ایم، هیچ‌گونه پژوهش مستقلی تاکنون صورت نگرفته است.

فراخوانی و حضور اسطوره ایران باستان «زرتشت» و پیامدهای این حضور ادبی در شعر جدید و قدیم عربی، اغلب به سبب فضای ادبی متفاوت و نیز سلايق شخصی شاعران، رویکردهای متفاوتی یافته است؛ از این رو می‌توان با رویکرد مقایسه‌ای و تطبیقی به آن پرداخت و جایگاه این اسطوره را در شعر شاعران قدیم و جدید عربی تبیین کرد. مبنای پژوهش ما، مطالعه رابطه دوسویه (اثرپذیری و اثرگذاری) ادبیاتی با ادبیات دیگر نیست؛ بلکه بیشتر به همانندی‌ها نظر داریم و به مرزبندی‌های زبانی، تاریخی یا ملی به‌عنوان تنها خصوصیت بارز تفاوت ادبیات ملت‌ها توجه نمی‌کنیم؛ بلکه بیشتر می‌کوشیم تا همانندی‌ها و حتی ناهمانندی‌ها را در ورای مرزهای تاریخی و دادوستدهای دوسویه تحلیل کنیم.

درباره اهمیت و ضرورت این پژوهش می‌توان گفت اول اینکه، درباره اسطوره ایرانی زرتشت در شعر کلاسیک و مدرن عربی تاکنون پژوهشی مستقل یا با رویکرد تطبیقی و غیر آن صورت نگرفته و این اولین تحقیقی است که به تحلیل تطبیقی کارکرد حضور اسطوره زرتشت در شعر کلاسیک و مدرن عربی پرداخته است؛ دوم اینکه، این بحث دانشگاهی در الگوبخشی به مطالعات اسطوره‌ای در حوزه ادبیات عربی و پیشبرد آن راهگشا خواهد بود و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، زبان و ادبیات عربی و نیز ادبیات تطبیقی از دستاوردهای آن استفاده می‌کنند؛ سوم اینکه، این پژوهش با دیگر پژوهش‌های مرتبط در حوزه اسطوره در شعر معاصر عرب تفاوتی اساسی و روشن دارد؛ بدین معنا که همه شاعران معاصر در این پژوهش مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر فریدریش نیچه در کتاب چنین گفت زرتشت، به فراخوانی و تغییر نمادین در کارکرد تاریخی - مذهبی شخصیت اسطوره زرتشت پرداخته‌اند. برخی ناقدان بر این باورند که عناصر اسطوره‌ای شرقی از طریق دنیای غرب و شاعرانی همانند تی.اس. الیوت امریکایی تبار به شعر معاصر عربی منتقل شده است (جیده، ۱۹۸۰: ۲۱). اما اسطوره زرتشت و حضور نمادین آن در شعر معاصر عربی اغلب متأثر از نیچه و تعالیم خاص او در کتاب چنین گفت زرتشت است و اسطوره زرتشت از طریق این شاعر و دانشمند آلمانی به شعر معاصر عربی راه یافته است. بنابراین کارکرد نمادین حضور و فقدان این اسطوره در شعر مدرن و



کلاسیک عربی که هدف اصلی این پژوهش است، اهمیت و ضرورت پژوهش در این حوزه را در نگاه صاحب‌نظران دوچندان می‌کند. ضمن اینکه پرداختن به موضوعات ادبی و ارزشمند که ما را از میزان آگاهی و توجه اندیشمندان و شاعران عرب به شخصیت‌های تاریخی ایران باستان باخبر می‌کند، هدف دیگر پژوهش‌های ادبی و دانشگاهی قرار گیرد.

۲. پیوند اسطوره و ادبیات

ارتباط اسطوره و ادبیات از ضروریات پژوهش‌های ادبی جدید است. «اسطوره و ادبیات بسیار به هم نزدیک‌اند؛ یکی از آن‌رو که هر دو دنیای آفرینش‌های تخیلی‌اند و دیگر آنکه هر دو زبان غیراستدلالی و تصویری را به‌کار می‌گیرند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۷۹). نورترپ فرای، منتقد ادبی غرب، اسطوره را با ادبیات یکی دانسته است (ر.ک: مختاریان، ۱۳۸۸: ۱۱). اسطوره و ادبیات خاستگاه مشترکی دارند. اسطوره‌ها با حفظ شدن در ادبیات یا بازآفرینی در آن، به بقای خود ادامه می‌دهند. از سوی دیگر، اسطوره عنصری پویا و فعال است و برای ادبیات تکیه‌گاه به‌شمار می‌آید. عنصر اسطوره همواره الهام‌بخش شعر شاعران بوده است و حتی فعال‌تر از پیش، در گستره شعر و ادب ظهور یافته؛ تا جایی که امروزه کاربرد اسطوره در شعر معاصر به‌اندازه‌ای است که شعر جدید را «شعر اسطوره» نام نهاده‌اند (حمود، ۱۹۹۶: ۵۵) و چنان این عنصر با این نوع شعر پیوند خورده که برخی منتقدان گفته‌اند: «در هیچ زمانی، شعر این‌قدر به روح اسطوره نزدیک نبوده است که امروز هست» (ایوکی، ۱۳۸۹: ۲۰۸). اسطوره همانند ادبیات روایت‌محور است. اسطوره همچون ادبیات، یک گفتار (شاید گفتمان) است که آن را نظامی ارتباطی یا پیام می‌دانند (بارت، ۱۳۷۵: ۳۰) که به‌کمک شیوه‌های بیان خود، پیام را منتقل می‌کند. در ادبیات نیز همچون اسطوره، نشانه‌ها در خدمت انتقال پیام قرار می‌گیرند. شاعران برای ارتباط با محیط بیرون، همانند انسان‌های نخستین، به نام‌گذاری طبیعت و اشیاء و جان‌دارپنداری آن‌ها روی می‌آورند. آنان با استفاده از تشخیص و استعاره مکنیه تخیلیه، اسطوره را وارد شعر می‌کنند و پیوندی عمیق بین شعر و اسطوره

پدید می‌آورند. در واقع، زبان اسطوره استعاری است و «ادبیات و خاصه شعر، وظیفه بازآفرینی استعمال استعاری زبان را برعهده دارد؛ به همین سبب، ادبیات خلف صدق اساطیر است» (فرای، ۱۳۷۹: ۵۲). در بررسی قالب و صورت اساطیر، ساختار داستانی اساطیر توجه ما را به خود جلب می‌کند. این شالوده داستان‌محور اساطیر یکی دیگر از علت‌های گره‌خوردگی اسطوره با ادبیات است. امروزه، اسطوره یکی از قلمروهای برجسته ادبیات تطبیقی به‌شمار می‌آید. این گونه ادبی در گستره تاریخ ادبی بشری فرازوفرودهای زیادی داشته است. گذر از قالب شفاهی به شکل نوشتاری، تبدیل شدن به یک گونه ادبی، ایجاد معنا و جهت در ادبیات و ترکیب شدن در جهان ادبیات به‌عنوان قالب جدید «داستان» و... برخی از این تغییرهایند.

ریموند تروسن،^۱ ایو شورل،^۲ پی‌یر بروئل،^۳ رنه ولک،^۴ نورتروپ فرای،^۵ میرچا الیاده،^۶ فردریک شلینگ^۷ و آگوست شلیگل^۸ از پیش‌گامانی هستند که در زمینه پیوند میان جهان اسطوره و ادبیات، دیدگاه‌های تأمل‌برانگیزی بیان کرده‌اند (زینی‌وند و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۳-۸۴). شاید بتوان نظریات افراد نام‌برده را چنین خلاصه کرد که اسطوره و ادبیات نه‌تنها دو مقوله جدا از یکدیگر نیستند؛ بلکه «جهان اسطوره و جهان ادبیات ناگزیر از تلاقی با یکدیگرند» (علوی و علی‌اکبرپور، ۱۳۹۰: ۲۵). سبب این پیوند و تلاقی را نمی‌توان در عامل واحدی تفسیر کرد؛ بلکه عوامل گوناگونی در این حوزه دخالت دارند: اسطوره دارای نشانه‌هایی است که از ادبیات وام گرفته است و ادبیات نیز برای جان بخشیدن به رؤیایپردازی و تقویت عنصر تخیل، بایست به‌دنبال اصل و ریشه‌ای می‌بود که جدای از خرافه و دروغ باشد و سبب پرباری و تکامل آن شود (ماهوکی، ۱۳۹۰: ۷۳).

اسطوره‌ها بن‌مایه پنهان و قدیمی بسیاری از متون ادبی و داستانی هستند. در واقع، اسطوره‌ها داستان‌هایی‌اند که از صورت شفاهی نقلی به صورت مکتوب ادبی متحول شده و راه داستان‌پردازی را برای بشر امروز هموار کرده‌اند. ادبیات امروز نیز در برابر کارکرد معنابخشی و جهت‌دهی اسطوره، به بازآفرینی آن پرداخته و اسطوره را در قالب داستان‌های تخیلی ریخته



است. تلاش ادبیات منحصر به این رویکرد نبوده است؛ بلکه با ایجاد تغییراتی در آن‌ها، گویی اسطوره‌های جدیدی نیز می‌سازد و حتی به بعضی از شخصیت‌های تاریخی، شکل و کارکرد اسطوره‌ای می‌بخشد (بهار، ۱۳۸۱: ۳۷۲-۳۷۳). بنابراین احیای تغییر در کارکرد اسطوره و نیز اهتمام به فرهنگ شفاهی در پژوهش‌های ادبی، پیوند میان اسطوره و چالش‌های سیاسی، اجتماعی و حتی فردی انسان، و تبدیل کردن داستان شفاهی، بی‌مرجع و بی‌تاریخ اسطوره‌ای به داستان ادبی مکتوب نمونه‌هایی از خدمات ادبیات امروز به جهان اسطوره است (ر.ک: زینی‌وند و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۴). رنه ولک درباره پیوند متقابل فرهنگ شفاهی که اسطوره بخش جدایی‌ناپذیر آن است، با پژوهش‌های ادبی می‌گوید: «ما باید این نظر را بپذیریم که مطالعه فرهنگ شفاهی بخش جدایی‌ناپذیر پژوهش ادبی است؛ زیرا نمی‌توان آن را از مطالعه آثار مکتوب جدا کرد و بین ادبیات مکتوب و شفاهی پیوسته تأثیر متقابلی وجود داشته است» (۱۳۷۳: ۴۱-۴۲).

۳. زرتشت در شعر شاعران عرب

با تحقیقاتی که در زمینه اسطوره «زرتشت» با استفاده از نرم‌افزارهای «الموسوعة الشعرية» و «المكتبة الشاملة» در قالب مفرداتی مانند «زردشت»، «زرداشت»، «زردهشت»، «زرا»، «زارا»، «زورستر»، «زوراستر»، «زرتوستر» و «زرداشتر» انجام شده و نیز مطالعه دیوان شاعران عرب و کتب و مقالات دیگر، مشخص شد که اسطوره زرتشت در شعر شاعران قدیم عرب انعکاس چندانی نیافته و تا آنجا که در این مقاله بررسی کردیم، حتی در شعر یک شاعر قدیم عرب هم از اسطوره «زرتشت» یاد نشده است. با این حال، در شعر اندکی از شاعران مانند معری، ابونواس و... اشاراتی گذرا به برخی آیین‌های زرتشتی مانند نکاح محارم، آتش‌پرستی و... در قالب کلماتی مانند مجوس، بدون هیچ‌گونه تغییری در کارکرد نخستین آن‌ها، مشاهده می‌شود. أبوالعلاء المعری (۳۶۳-۴۴۹ق) شاعر دوره

عباسی است که زن را منبع تمام بدی‌ها می‌داند. او به رسم ازدواج با محارم در میان زرتشتیان اشاره و آن را محکوم می‌کند:

أَبْرِجَكُ فِي الْوَرَى نَقَرٌ طَهَارَى أُمُّ الْأَقْوَامِ كُكُلُهُمْ رُجُوسُ
بَنَاتُ الْعَمِّ تَأْبَاهَا النَّصَارَى وَبِالْأَخَوَاتِ أَعْرَسَتْ الْمَجُوسُ

(معری، بی تا: ۸۳۱)

ابونواس (۱۳۳-۱۹۶ق)، شاعر ایرانی تبار عرب، نیز در قصیده‌ای از خمریات خود، آشکارا آتش را خدای زرتشتیان دانسته و گفته است:

وَلَا الْمَجُوسُ فَإِنَّ النَّارَ رَبُّهُمْ وَلَا الْيَهُودَ وَلَا مَنْ يَعْبُدُ الصَّلْبَا

(۱۹۹۸: ۲۴۷)

به نظر می‌رسد علت حضور نداشتن اسطوره زرتشت در شعر شاعران قدیم عرب تأثیرات دین جدید اسلام، و فتح ایران باستان توسط اعراب مسلمان و نحوه نگرش آنان به این دین باشد. شاعران بسیاری ظهور نبی مکرم اسلام و دین جدید ایشان را پایان آتش پرستی ایرانیان و آغازی نو برای تاریخ بشر دانسته‌اند؛ از آن جمله ابوالعلاء المعری از شاعران برجسته دوره عباسی است:

فَأَصْدَعِ الْأَيُّوَانَ فِيهِ وَخَبَّتْ نَارُ مَجُوسٍ مِنْ قَدِيمٍ تَسْتَعِيرُ
كَأَنَّ تَأْرِيخَ أَنْقِصَاءِ مُلْكِهِ لَيْلَةَ مِيلَادِ النَّبِيِّ الْمُتَنْظَرِ

(معری، بی تا: ۲۱۱)

دعبل بن علی الخزاعی (۱۴۸-۲۶۴ق)، از شاعران و مداحان اهل بیت (ع) در دوره عباسی، نیز ضمن بازتاب مصائب خاندان پیامبر و ابراز تنفر از خاندان بنی امیه، آنان را به مجوس تشبیه کرده و بدین سان شدت انزجار خود را از زرتشتیان بیان کرده است:

يَا آلَ أَحْمَدَ مَا لَقَيْتُمْ بَعْدَهُ مِنْ عَصْبَةٍ هُمْ فِي الْقِيَاسِ مَجُوسُ
كَمْ عَبْرَةٍ قَاضَتْ لَكُمْ وَتَقَطَّعَتْ يَوْمَ الطُّقُوفِ عَلَى الْحُسَيْنِ نَفْسُ

(۱۹۹۷: ۱۱۷)



چنین می‌نماید شاعران قدیم عرب با تمرکز بر آموزه‌های دین زرتشت، اغلب به جنبه مذهبی این موضوع (دفاع از اسلام در برابر زرتشتیسم) نظر داشته‌اند که این کارکرد در تقابل با کارکرد سیاسی شعر شاعران معاصر قرار می‌گیرد. اشاره به آیین‌های دین زرتشت مانند نکاح محارم، آتش‌پرستی، مجوسی و... در شعر شاعران کلاسیک عرب بیشتر در خدمت بیان افکار و دیدگاه‌های مذهبی آن‌ها بوده است؛ اما نگرش شاعران معاصر عرب به اسطوره زرتشت با شاعران قدیم کاملاً متفاوت است. شاعران کلاسیک عرب به آموزه‌ها و آیین زرتشت، چه درست و چه نادرست، بیش از خود او توجه کرده و با اصطلاحات و کلمات مزدینا در قالب تشبیه و استعاره مضمون ساخته‌اند. شاعران قدیم عرب اصولاً اسطوره «زرتشت» را بازآفرینی نکرده‌اند و اگر هم گاه از این اسطوره ایران باستان نامی برده باشند، اساساً آن را چنان‌که هست، یاد کرده‌اند و هیچ‌گونه تغییری نمادین در کارکرد و معنای این اسطوره پدید نیاورده‌اند. با این حال به نظر می‌رسد از همان زمانی که فریدریش ویلهلم نیچه برای بیان دیدگاه‌های فلسفی خود در کتاب *هکذا تکلم الزرادشت* (۱۸۸۵)، اسطوره زرتشت را برگزید، این اسطوره در دنیای عرب نیز شهرت یافت و شاعران معاصر عرب به فراخوانی و دگردیسی در مفهوم آن پرداختند. از آن پس، زرتشت به اسطوره‌ای فراملی تبدیل شد و مرزهای جغرافیایی را درهم شکست.

فریدریش نیچه با الهام از شخصیت زرتشت در کتاب *هکذا تکلم الزرادشت* کوشید مرزهای اخلاقی را بشکند و بدین منظور، ایده مرگ خدا و فرانسایان را مطرح کرد. زرتشت نیچه همان پیامبر فراانسانی اوست که با فروپاشیدن ارزش‌های کهن فرهنگی می‌خواهد فرهنگ و اخلاقی نو بنا کند. ویژگی اساسی فرهنگ نوی که نیچه الهام‌بخش آن است، «آفرینش، خودانگیختگی و هنر است که بازی، پوشش کودکانه یا رقص بهترین تصویرهای آن و نیز خدای مستی و رقص، یعنی دیونیزوس، بهترین نماد آن است» (صفدری، ۱۳۷۶: ۳۹). پیامبر فراانسانی نیچه که نقاب زرتشت را بر صورتش زده است، حامل تحقیر ارزش‌ها، انسان، خوشبختی، عقل، فضیلت، عدالت و تحقیر ترحم است. نیچه با دگردیسی در شخصیت

تاریخی زرتشت توانسته است زرتشت خود را کاملاً در نقطه مقابل زرتشت تاریخی قرار دهد و معنایی کاملاً متضاد از آن اسطوره دینی- تاریخی اراده کند. پیام نیچه در شخصیت ادبی پرداخته خود، همانند پیام زرتشت تاریخی، دوآلیستی نیست؛ بلکه هدف او از هم گسستن ارزش‌های اخلاقی برای رسیدن به اخلاقی نو است. زرتشت پرداخته نیچه، برعکس زرتشت تاریخی معروف، خوشبختی را در وجود انسان می‌بیند: «ای اختر بزرگ، بهروزیات چه بود اگر کسانی را که روشن می‌کنی، نمی‌داشتی!» (همان، ۴۳).

هدف اصلی زرتشت نیچه واژگونی فرهنگ است. او می‌خواهد جهانی که برپایه ارزش‌ها و آرمان‌هایی همچون نیکی، حقیقت و زیبایی بنا شده و کم‌وبیش با مقدسات آمیخته و معیار همه داوری‌ها شده است، ویران کند و استقرار فرهنگ نوی را اعلام نماید.

اغلب شاعران معاصر عرب، مستقیم یا غیرمستقیم، تحت تأثیر فلسفه لایخلاق نیچه قرار گرفته‌اند. برخی همانند جبران خلیل جبران، شاعر معاصر لبنانی، راه افراط پیموده و با اعتراض معاصران خود مواجه شده‌اند. میخائیل نعیمه (۱۸۸۹-۱۹۸۸م)، از دوستان نزدیک جبران، می‌گوید:

به محض اینکه جبران با نیچه آشنا شد، گویا تمام شاعران و نویسندگان بزرگی را که پیش از آن می‌شناخت، به فراموشی سپرد [...] وی چنان احساس غربتی با خود همراه داشت که به‌طور کامل میان او و گذشته‌اش فاصله می‌انداخت؛ تا جایی که از نوشته‌ها و نقاشی‌های قبلی خود احساس شرمساری می‌کرد (نعیمه، ۱۹۸۷: ۱۵۲، به نقل از قدوسی، ۱۳۸۹: ۱۵۱).

اعتراف جبران به این تأثیر، از نامه وی به «می زیاده»، از زنان شاعر معاصر عرب، کاملاً نمایان است:

دیگر کارها و آرزوهای گذشته مرا به یاد نیاور؛ چراکه به یادآوردنشان آزارم می‌دهد، خاطراتشان خونم را به جوش می‌آورد، سیراب کردنشان بر عطش



می‌افزاید و بی‌ارزش بودنشان در هر روز هزارویک بار مرا از زمین بلند کرده و باز بر زمین می‌زند، چرا این مقاله‌ها و داستان‌ها را نوشتم (همان، ۱۵۲).

اثریذیری بسیاری از شاعران و پژوهشگران معاصر عرب از اندیشه‌ها و فلسفه فکری نیچه کاملاً مشهود است. فاطمه محمدحسن ناعوت (۱۹۶۴) نیز از شاعران معاصر عربی است که غیرمستقیم، از طریق جبران، تحت تأثیر افکار نیچه بوده است. هستی‌شناسی و عشق در آثار ناعوت، از مهم‌ترین محورهای شعر او، متأثر از جبران است. ناعوت، جبران را نمونه تمام‌عیار انسانیت و مکتبی کامل در عشق دانسته و گفته است:

هو عاشق ورسام وکاتب [...] هو ظاهرة
إنسانية مختلفة فريدة فإن تكون جبرانياً، أي
أن يملأ قلبك بالحب، بحيث لا يكون هناك مكان
لكراهية إنسان. طوال عمري الأدبي وأنا أضع
نفسي في الخانة الجبرانية، فإن ظلت روحي
نقية لا تحمل البغضاء لأحد، فلجبران سهم في
هذا (www.medantahreer.com).

آدونیس (۱۹۳۰م)، شاعر معاصر و سورئالیست عرب، نیز نیچه و شاگردان او را بر شاعران و روشن‌فکران عرب ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «شخصاً، نیچه، هایدگر، ریمباود، گوته و ریلک را بیشتر از روشن‌فکران، شاعران و نویسندگان عرب دوست دارم» (www.iiketab.com). ابوالقاسم الشابی (۱۹۰۹-۱۹۳۴م) نیز قصیده‌ای به نام «نشید الجبار» یا «هكذا غنى بروميثيوس» به تأثیر از شکل و اسلوب سروده‌های نیچه دارد. به هر حال، بیشتر شاعران معاصر عرب که اسطوره «زرتشت» را در شعرشان بازآفریده‌اند، به نوعی متأثر از افکار نیچه در کتاب چنین گفت زرتشت هستند.

عبدالوهاب البیاتی (۱۹۲۶-۱۹۹۹م) از شاعران معاصر عراق است که عنصر اسطوره در شعرش حضوری فعال و بسامدی زیاد دارد و سازه اصلی تفسیرپذیرترین سروده‌هایش را تشکیل می‌دهد. او با فراخوانی اسطوره‌های آرکائیک و دخل و تصرف در آنها، درصدد است تا ضمن اصالت‌بخشی به اثر ادبی خود، پوشیده‌تر و ادبی‌تر ایده‌هایش را بیان کند. کار او نقل

ساده‌ی اسطوره نیست؛ بلکه برداشت جدید و متفاوتی از آن دارد و با زبندگی چشمگیر، تفسیر تازه‌تر و عمیق‌تری از اسطوره به‌نمایش می‌گذارد. شخصیت‌های اسطوره‌ای بیاتی همگی دغدغه‌های سیاسی- اجتماعی دارند و از دردی مشترک می‌نالند و خواهان آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی هستند (ایوکی، ۱۳۸۹: ۲۰۵). بیاتی با فراخوانی شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران مانند زرتشت، حلاج و... علاوه‌بر غنی‌سازی و عمق‌بخشی به شعر خود، موجبات تحریک احساسات ملی- مذهبی مردم عراق را فراهم آورده و عاطفه و وطن‌خواهی معاصر را در وجود ملت عراق گسترش داده است. فراخوانی بیاتی از زرتشت و تعالیم وی، به‌نوعی از آزادی وی از تنگنای اندیشه‌های ملی و منطقه‌ای و رسیدن او به تفکری فراملی و فراجناحی حکایت دارد. هم‌هنگامی که اسطوره زرتشت را با اهداف انقلابی خود از جمله اصلاح و تعلیم مناسب دید، او را یکی از عناصر تصویرسازی شعر خود قرار داد.

بیاتی قصیده معروف خود به‌نام «هكذا قال الزرادشت» را که سرشار از اندیشه‌های انقلابی و اصلاح‌طلبانه است، تحت تأثیر آرای نیچه در کتاب مشهورش *هكذا تكلم الزرادشت* سروده است. وی در این قصیده ضمن جداسازی ادیان واقعی از ادیان ظاهری، و مذهبی‌های ریاکار و افراطی که دین را از محتوای اصلی خود دور کرده‌اند، به اصلاح این ادیان نیز دعوت می‌کند. این قصیده با تصویر شیبی هولناک که سیاهی و ظلمت پرده‌های خود را فروهشته و شاعر در آن شب تنها و سرگردان است، آغاز می‌شود. در این قصیده، شاعر درحالی که چشم جاسوسان به‌دنبال اوست، از زمان فرودآمدن زرتشت از خود سؤال می‌کند تا مذاهب دینی‌ای را که به‌دست مدعیان اسرار غیب فاقد محتوای دینی شده‌اند و دین زرتشتی را به‌عنوان دینی بی‌روح و ظاهری باقی گذاشته‌اند، به این ادیان بازگرداند: «هذه الليلة مرث / سَحَقْتُهَا قَدَمُ الصَّمْتِ وَأَبْلُتُ ثَدْيَهَا الْعَارِي الطُّقُوسُ / خَلَقْتُهَا طِفْلَةً حُبْلَى وَأُمًّا زَانِيَةً / لِيَجْنُودَ الطَّاغِيَةَ» (بیاتی، ۱۹۹۵: ۲/۲۰۵).

بیاتی از سکوت طولانی ملت درمقابل متجاوزانی که شب‌های آزادی‌اش را اشغال کرده‌اند، به ستوه آمده است و از خود درباره زمان آمدن منجی (زرتشت) برای اصلاح جامعه

می‌پرسد: «فَمَتَّى يَهْبِطُ زَارًا مِنْ جِبَالِ النُّومِ وَالْمَوْتِ إِلَى الشَّارِعِ خُرًّا طَلِيقًا / مُمَسِكَاً فِي يَدِهِ خَيْطَ الدَّمِ الْجَارِي وَأَقْمَارَ حَضَارَاتِ الْجَلِيدِ» (همان، ۲۰۶). او در این قطعه از شعر، راه تمدن ریشه‌دار را به مردم عراق می‌نمایاند و زرتشت را نماینده و حامل تمدن‌های پیش‌رو نخستین و مظهر کارهای شگفت بشری می‌داند.

بیاتی بار دیگر دربارهٔ زمان حضور زرتشت در جامعه و گفت‌وگوهای سازنده و اقدامات اصلاحی او در سرزمینش از خود می‌پرسد و فریاد برمی‌آورد که اکنون زمان اجرای خیرخواهی‌ها و فرامین اصلاح‌گرایانه زرتشت در کشورش فرارسیده است: «وَمَتَّى يَهْبِطُ زَرًا مِنْ رُفُوفِ الْكُتُبِ الصُّفْرِ لِيَعْرِى وَيَجُوعُ / مِنْ صَحَارِي مَدَنِ الْحَبِّ الَّتِي تَنْتَظِرُ الطُّوفَانَ وَالْفَتْحَ وَنَارَ الْمُبْدِ عَيْنِ» (همان، ۲۰۶).

شاعر زرتشت را به توفانی از اصلاحات اجتماعی برای جامعه تشبیه کرده که با آمدنش مصیبت‌های مردم عراق تمام می‌شود. بیاتی معتقد است زرتشت با ورودش به جامعه، سکون و بی‌حرکی مردم را خواهد شکست و آنان را از خواب غفلت بیدار خواهد کرد.

همو در پایان این قصیده، منشأ تمام بدبختی‌های مردمش را در فراموشی و رها کردن اسطوره زرتشت و فرامین اصلاحی او دانسته و معتقد است مردم به همین سبب توانایی قیام کردن و نجات خودشان از اسارت اشغالگران را ندارند. بیاتی به ظهور انقلابی توفانی در اعماق وجود ملت امیدوار است و می‌گوید: «لَمْ يَعُدْ زَرًا مِنَ الْحَجِّ وَلَمْ يَهْبِطْ إِلَى الشَّارِعِ فِي الْفَجْرِ الْحَزِينِ / فَمَتَّى يَشْتَعِلُ الْإِنْسَانُ فِي السُّورَةِ وَالْحَبِّ وَفِي دَوَامَةِ الْخَلْقِ / وَإِعْصَارِ الْحَرِيقِ» (همان، ۲۰۶).

بیاتی از به‌کارگیری اسطوره‌های ایرانی، به‌ویژه زرتشت، در جهت روشن کردن واقعیت‌های اجتماعی، اهداف انقلابی و ادبیات مقاومت بهره برده است. وی از آنجا که زرتشت را با اهداف خود مناسب و همسو دیده، به این اسطوره‌پردازی و خلق تصویر نمادین از آن دست زده و به فراخوانی این اسطوره ایرانی و پیوند آن با اغراض سیاسی و اجتماعی خود اقدام کرده

و سرانجام، زرتشت را پیام‌آور رهایی انسان معاصر از رنج‌های سیاسی دانسته است. همو در این قصیده، چهره‌ای جذاب و دوست‌داشتنی از اسطوره زرتشت نمایش داده است. به همین منظور، با خیال‌پردازی و تغییر در اصل داستان‌های اسطوره و استفاده از روش‌ها و فنون شعری مانند نقاب به این مهم دست یافته است.

جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱م) از مهم‌ترین شاعران معاصر لبنان است که فراخوانی اسطوره زرتشت، تحت تأثیر «زرتشت نیچه» یا همان «آبرمرد» در کتاب *هکذا تکلم الزرادشت*، به‌وسیله او به شعر معاصر عرب راه یافته است. شایان توجه است که اسطوره‌های شرقی اغلب از طریق شاعران غربی به شاعران معاصر عرب رسیده است (جیده، ۱۹۸۰: ۲۱). اسطوره ایرانی زرتشت نیز از این قاعده مستثنا نبوده و از طریق شاعر و دانشمند آلمانی، نیچه، به جبران و درنهایت به شعر معاصر عرب راه یافته است. جبران با سفر به نیویورک و آشنایی با عقاید نیچه طی سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۸م، سخت تحت تأثیر افکار او قرار گرفت و آثاری به جهان عرب هدیه کرد که مهم‌ترین آن‌ها *المجنون* (۱۹۱۸)، *المواكب*، (۱۹۱۹) و *العواصف* (۱۹۲۰) است. جبران در این برهه از زندگی خود، میان دو شخصیت متفاوت سرگردان بود: یکی، شخصیتی قدرت‌طلب و شورشگر علیه عقاید و دین که او را منکر همه ادیان نشان می‌داد و دیگر، شخصیتی که از پی‌آرزوها روان بود. عشق انسانی مادی سرودی بود که جبران در این تیپ شخصیتی خود زمزمه می‌کرد.

وی در کتاب *العواصف* به ابرمرد تخیلی نیچه تبدیل شد. این توفان شکل‌گرفته از افکار نیچه، در مراحل بعدی زندگی‌اش اندک‌اندک آرام شد و خود را در هیئت پیامبری تجسم کرد که می‌خواهد جامعه‌ای بهتر بنا کند و روش درست زندگی به مردم بیاموزد (سلیمی، ۱۳۹۲: ۲۴۰)؛ بنابراین به فکر نوشتن سفری معنوی به‌شیوه کتب مقدس افتاد تا غرق‌شدگان در مادیات را به راه راست هدایت کند.



اثرپذیری جبران از کتاب *هکذا تکلم الزرادشت* نیچه تا جایی است که حتی اسلوب گفتار او را بسیار به نیچه نزدیک کرده است. این تأثیر در قالب عباراتی مانند «هکذا تکلم یهوذا»، «هکذا تکلم یسوع»، «النبی»، «المصطفی» و... ظهور کرده است (جبران، ۱۹۹۴: ۲۲۸ و ۳۲۰). روان‌شناختی کهن‌الگوهای جبران نشان می‌دهد بیشتر اسطوره‌های موجود در شعر او استعاره‌ای از من‌های خود شاعرند که به شکل‌های گوناگون از نیت‌ها، آرزوها و انگیزه‌های وی خبر می‌دهند و شاعر آن‌ها را در قالب اسطوره‌هایی آرکائیک بیان کرده است؛ از جمله این اسطوره‌ها «مصطفی»، «النبی»، «مسیح» و... است. در نگاهی کلی می‌توان گفت اسطوره‌های جبران عهده‌دار اندیشه‌ی جانبازی و جان‌دادگی، زندگی در مرگ، خوارشدگی عاطفی، احساس غربت و همزادپنداری‌اند.

جبران در فراخوانی شخصیت اسطوره‌ای زرتشت در مقاله‌ای به نام «فیلدسوف فارسی فی دمشق، الآلهة قديماً وحديثاً»، تحت تأثیر مستقیم افکار نیچه قرار گرفته و زرتشت را درمقابل خدایان باستانی ادیان دیگر قرار داده و به توصیف ویژگی‌های خدایان قدیمی ادیان مختلف و مقایسه آنان با زرتشت و دیانت وی پرداخته است. وی در این مقاله، با توجه به دیدگاه‌های انتقادی نیچه، ابتدا خدایان بنی‌اسرائیل را بی‌عاطفه، سنگ‌دل و حسود معرفی، و یهودیان را به داشتن خدای جدیدی تشویق می‌کند که دلسوز و مهربان باشد و از جانب اشعه خورشید فرودآمده باشد و نه مثل خدای آنان که همیشه بر مسند قضاوت می‌نشیند و اشتباهات و لغزش‌های آنان را برمی‌شمارد:

إِنَّ إِلَهَ إِسْرَائِيلَ الْعَتِيقِ الْأَيَّامِ قَاسٍ لَا يَعْرِفُ
الرَّحْمَةَ، وَلِذَلِكَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ لِإِسْرَائِيلَ إِلَهٌ
جَدِيدٌ: إِلَهٌ لَطِيفٌ رَحِيمٌ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِاللِّينِ
وَالشَّفَقَةِ، إِلَهٌ يَنْحَدِرُ مَعَ أَشْعَةِ الشَّمْسِ، عَوْضاً عَنِ
إِلْهِهِمُ الْقَدِيمِ الْجَالِسِ أَبَدًا فِي كُرْسِيِّ الْقَضَاءِ
يَزِنُ أَغْلَاطَهُمْ وَيَقِيسُ هَفَوَاتَهُمْ (جبران، ۲۰۰۸: ۱۴۵).

این سخن جبران یادآور کلام نیچه است که می‌گوید: اگر یکی از اهداف خدا دوست داشتن بود، می‌بایست اولین کاری که می‌کرد چشم‌پوشی از قضاوت و دادرسی باشد؛ زیرا قضاوت هیچ ارتباطی به عشق‌ورزی و محبت ندارد.

جبران پس از تصویر کردن بی‌رحمی و حسادت خدایان بنی‌اسرائیل، خدایان یونان و روم را غیرجاودانه و فناپذیر معرفی می‌کند؛ تا جایی که نمی‌توانند در تأملات انسان، جایی برای زندگی کردن بیابند: «وآلهة اليونان ورومة تسیر شمسهم إلى الغروب، فقد كانوا كثیری الشبه بالناس ولذلك لم یقدروا أن یعیشوا فی تأملات الناس. والغیبات الّتی نشأ فیها سحرهم قطعها فؤوس الأثینائین و الإسکندرین» (همان، ۱۴۵).

به نظر می‌رسد تأثیر شدید زرتشت نیچه بر جبران، به علاقه وی به فرهنگ باستانی ایران منجر شده؛ تا آنجا که او را به پرستش پیامبر ایران باستان وادار کرده است. شدت این پرستش به حدی است که جز آیین زرتشت، آیین دیگری را نمی‌پذیرد و دین او را بر تمام ادیان باستان مقدم می‌دارد: «بید أن لی إله «زورستر»، إله الّذی هو شمس فی السماء، وناز علی الأرض، و نورّ فی حضن الإنسان، و أنا راض به، ولاحاجة بی إلی إله سواه» (همان، ۱۴۵).

خلیل جبران در مقاله «یوحنا بن زبدي»، ضمن انتقاد از ملت‌های مختلف عرب، معتقد است «سیصر و زورستر» انسان‌ها را از خواب غفلت بیدار می‌کردند؛ اما اکنون در رؤیاهایمان نقش بسته‌اند: «أولا تعرفون شیئاً عن سیصر الملك، و زورستر النبیّ الفارسی، الّذین استیقضا من نوم الإنسان القديم ووقفا علی فراش أحلامنا؟» (همان، ۱۴۶).

جبران به پیروی از ابرمرد نیچه، زرتشت را پیامبری جاودانه دانسته که برخلاف خدایان ادیان دیگر فناپذیر است. همو زرتشت و آموزه‌های دینی‌اش را برتر از مسیح و یهود و تعالیم آنان دانسته است.



فاطمه سید محمدحسن ناعوت (۱۹۶۴) نویسنده، روزنامه‌نگار، مترجم و از شاعران چیره‌دست مصری است که عنصر اسطوره را در شعرش به‌کار گرفته و به‌شکل‌های مختلف آن را دست‌مایه اصلی شعر خویش قرار داده و سروده‌های بسیاری را براساس آن بنا کرده که به‌قوت می‌توان گفت از زیباترین و مؤثرترین اشعار عربی است. او با فراخوانی شخصیت‌های اسطوره‌ای و تغییر در اصل داستان‌های آن‌ها به‌قصد همسو کردنشان با تجربه‌های معاصر خود، توانسته است بُعد نمادین به آن‌ها ببخشد و در شعر خود به‌خدمت گیرد و با فنون گوناگون از جمله فن «نقاب»، از زبان آنان به بیان تجربه معاصر خود و هم‌نوعانش بپردازد یا اجازه دهد تا آن شخصیت‌های اسطوره‌ای به‌جای وی سخن بگویند. شعر او سیلان عواطف انسانی است. عشق، آزادی اندیشه، تقریب مذاهب، ایجاد عدالت انسانی و تساوی حقوق به‌ویژه حقوق زنان و اقلیت‌ها، و میهن‌دوستی مهم‌ترین درون‌مایه‌های شعر اویند. ناعوت به‌طور ویژه، متأثر از جبران خلیل جبران و نیز ابراهیم ناجی و صلاح عبدالصبور است.

ناعوت از شاعرانی است که همانند مولوی، شاعر و عارف ایرانی سده هفتم هجری، به جوهر عقاید بیش از شکل آن‌ها معتقد است. او در مقاله‌ای به‌نام «حوار مع صدیقی المتطرف» با الهام از تعالیم دینی زرتشت، ضمن اشاره به نحوه خداپرستی ادیان مختلف جهان، زرتشت را پیامبری آسمانی و خداپرست می‌داند که مهم‌ترین مضائب مردمان زمان وی، درک نادرست از آموزه‌هایش و توجه به مسائل انحرافی درمقابل جوهر و اصل (الله) است:

تدعو الزرادشتية إلى الإيمان بآله واحد
متعالٍ هو "الخالق". ويقول زرادشت في
تعاليمه إن الاعتقاد بالخالق، لا يتم إلا عن
طريق "العقل الصالح"، [...] ويحذّر أتباعه
من "روح الشر". وأكبر الشرور في زمانه
تتمثل في ميل العامة إلى عبادة المظهر دون
الجوهر (www.yom7.com).

شاعر در این مقاله، زرتشت را مصلحی بزرگ دانسته که تلاش‌هایش برای رهایی انسان‌های ایران باستان از چنگال اهریمن درخور ستایش است. وی با اطلاعاتی که از این

اسطوره تاریخی ایران باستان دارد، ضمن استمداد از او برای بالا بردن سطح ادراک جامعه معاصر عرب، در قصیده‌ای به نام «هكذا غنى زرادشت» از دیوان شعر خود به نام «فوق كفا امرأة» (بی تا: ۹۹)، از واقعیت‌های جامعه معاصر عرب پرده برداشته و وضعیت موجود آنان را به سخره گرفته است. وی در این قصیده که نقاب اسطوره زرتشت را به صورت دارد، با زبانی طنزآلود و کاریکاتوری، تعاریفی نادرست و هجوآلود از واژگانی مانند «الحدس، الکابالا، السنتماننالیة، الجدل، البرجماتیة، التخاطر، الإدراک، الرادیکالیة، الحداثة» بیان کرده تا به شکلی عمیق‌تر، مردم را به مقاومت و آزادی از اسارت اشغالگران برانگیزد. این قصیده با ارائه تصویری نمادین از غفلت انسان‌های معاصر عرب آغاز شده و شاعر خود را زرتشتی‌ای می‌داند که وظیفه برانگیختن امت عرب بر دوش اوست: «الحدس = أن تتوقف الساعة عند الرابعة والنصف/ لأن المؤذن يقول/ لاتناموا/ الصباح الوشيك مختلف/ مع هذا ينامون/ بغير مطالعة الجريدة».

شاعر گذشته را با حال پیوند داده و با حلول در شخصیت اسطوره زرتشت، برای تحقق خواسته‌های خود و جامعه‌اش دست‌به‌کار شده و با مردم سخن گفته است و به‌طور تلویحی و رمزی به بی‌خبری و غفلت جامعه معاصر عرب اشاره کرده است.

ناعوت جزء معدود شاعرانی است که زبان خاص، بدیع و خارق‌العاده‌ای در زبان و ادبیات عرب دارد و مفاهیم مدرن در شعر او بسیار بی‌نظیر است. وی در بخش دیگری از این قصیده، در تعریف واژه «الکابالا» گفته است: «الکابالا = أن تراهن على البغداد/ بشطيرة من البسطة/ لأن النفط العربي/ يتسرب إلى قنالة بنما/ وجامعة الدول العربية/ ليست/ في شارع جامعة الدول العربية».

شاعر با لحنی نیش‌دار و گزنده از مجامع و سران عرب که نفتشان از طریق کانال پاناما به سرقت می‌رود و آنان نظاره‌گر تاراج شدن سرمایه‌های ملی کشورشان هستند، انتقاد می‌کند و معتقد است سیاست‌مداران عرب گویی که اصلاً عربی نیستند تا به فکر بغداد باشند. وی



به سبب شرط بندی بر سر عراق و منابع نفتی آن در قبال چیزهای بسیار بی ارزش، بر آنان خرده می گیرد. ناعوت در بخش دیگری از این قصیده، دوستی های ظاهری و امروزی جامعه عرب را به سخره می گیرد و با حسرت و دریغ، از صداقتی که در گذشته بوده است، یاد می کند: «السنتمان تالیة = أن یقولُ واحدٌ "حنا" / ویکملُ الآخرُ "مینا" / فیموثُ الأصدقاءُ القدامی بجلطة المخ».

ناعوت در پایان این قصیده، به توصیف مدرنیته از زبان زرتشت و اظهار نارضایتی وی از این نوع مدرنیسم می پردازد و می گوید که این سخنان از سر یأس و ناامیدی نیست؛ بلکه بیان واقعیت های موجود و امروز جوامع عرب است:

الحدائة = أن یقتلُ "طالبان" بوذا مرتین /
مرة بتفجیر الدماغ / ومرة بتفجیر الدماغ /
مع هذا یسرق اللصوصُ المخطوطات / من / الکهف
الحجری / ویغنی زرادشت... / لسثُ عدمیة یا
صاحبی / أنا فقط / أنظرُ فی المرآة / کثیراً.

شاعر در پس نقاب زرتشت، از مدرنیته و روش های آن انتقاد و تأکید می کند که او (شاعر) بهتر از ما در آینه واقعیت می نگرد و حقیقت موجود را می داند. او از اینکه مدرنیسم این همه نام های مترقی را به نام مدرنیته برای خود ثبت کرده، اما ویژگی های مدرنیسم واقعی را ندارد، شاکی است و این گونه مدرنیسم را به سود جوامع عرب نمی داند؛ مدرنیسمی که متلاشی کردن مغزها، کشتن و دزدی از میراث و تعالیم گذشته از ویژگی های آن است.

ناعوت در این قصیده، خود را طنزگونه به زرتشت تشبیه کرده و با استفاده از «قناع» و صورتک زرتشت، واقعیت های معاصر جامعه عربی را بیان کرده و وضع موجود را به سخره گرفته است؛ هرچند در پایان قصیده، صورتی جدی به شعر خود داده و تأکید کرده که این حرف ها از سر یأس و ناامیدی نیست؛ بلکه بیان واقعیت است.

۴. نتیجه

اگرچه زرتشت اغلب شخصیتی دینی است و در متون دینی از آن سخن به میان آمده، تجربه‌های گوناگون شاعران معاصر عرب در حوزه شعر دخالت کرده و با توجه به ابعاد شخصیتی وی، شاعران این امکان را یافته‌اند تا گونه‌های مختلفی از تجربه‌ها، دغدغه‌ها و خواسته‌های شخصی و غیرشخصی خود را بر وی حمل کنند و با الهام‌گیری از او، به ترسیم خواسته‌ها و تجربه‌هایشان بپردازند. بر این اساس، زرتشت در شعر شاعران معاصر عرب، برخلاف شاعران کلاسیک، از ساختار کلیشه‌ای و سنتی خود فراتر رفته و به‌نوعی عهده‌دار نیت‌ها، آرزوها، اشتیاق‌ها و انگیزه‌های شاعران شده است و این فرصت را به آنان داده تا به یاری او، واپس‌زده‌های خود را آزاد کنند. شاعران معاصر عربی که از اسطوره زرتشت در شعرشان بهره گرفته‌اند، مستقیم و غیرمستقیم، تحت تأثیر نیچه در *مکنا تکلم الزرادشت* بوده‌اند. بنابراین در شعر آنان تغییراتی در کارکرد اسطوره زرتشت دیده می‌شود؛ به این ترتیب که این اسطوره سفیر رهایی انسان معاصر از رنج‌های سیاسی است که از هیئت منجی قومی به شمایل سفیر سیاسی درآمده و برای از میان برداشتن ظلم و بی‌عدالتی پا به عرصه سیاست گذاشته است. از سوی دیگر، شاعران کلاسیک عرب اسطوره زرتشت را فراخوانی نکرده‌اند؛ بلکه فقط اشاراتی اندک به مجوس و آیین‌های ایرانیان پیش از اسلام در شعر آنان دیده می‌شود. شاعران معاصر و نوپرداز عرب با آگاهی از سروده‌ها و تعلیمات زرتشت، جهت بیداری ملت‌هایشان از قید جهل و استبداد، به اسطوره زرتشت و آموزه‌های اصلاح‌طلبانه و عدالت‌محور وی روی آورده‌اند.

شاعران معاصر عرب نام زرتشت را در شعرشان به صورت‌های متفاوت آورده‌اند. فاطمه ناعوت به همان نام عربی او یعنی «زرادشت» بسنده کرده؛ عبدالوهاب بیاتی دقیقاً همانند نیچه، با نام‌های «زرا» و «زارا» به فراخوانی این اسطوره پرداخته؛ جبران نیز با اسامی یونانی «زوراستر» و «زورستر» این اسطوره ایران باستان را بازآفرینی کرده است.



هدف از کاربرد اسطوره زرتشت در شعر شاعران قدیم عرب، اغلب عرضه جواب‌هایی از پیش‌معین به پرسش‌های انسان معاصر عرب است و اسطوره مورد نظر در شعرشان بیشتر امری تزیینی و عنصری غریب و جدای از بافت شعری است؛ اما کاربرد این اسطوره در شعر شاعران مدرن عرب ایجاد زمینه‌های تفکر و تعمق درباره پرسش‌های جدیدی است که انسان معاصر عرب با آن‌ها روبه‌روست. شاعران معاصر عرب ضمن نمایاندن ابعاد جدیدی از اسطوره زرتشت، به نمایش دغدغه‌های خاص زمانه معاصر روی آورده و با ایجاد بستر تجربه‌های عینی و ذهنی، انسان معاصر را به تفکر و واکنش وامی‌دارند.

۵. پی‌نوشت‌ها

1. Raymond Trousson
2. Yves Chevrel
3. Marie-Pierre Brunel
4. Rene Wellek
5. Northrop Frye
6. Mircha Elyadeh
7. Frédéric Shalenge
8. August She-legal

۶. منابع

- ابونواس، حسن بن هانی (۱۹۹۸). *الادیوان*. تحقیق محمود أفندی. مصر: مطبعة إسکندر آصاف.
- بارت، رولان (۱۳۷۵). *اسطوره، امروز*. ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان. تهران: نشر مرکز.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۱). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: طوس.
- البیاتی، عبدالوهاب (۱۹۹۵). *الأعمال الشعرية الكاملة*. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- جبران خلیل جبران (۲۰۰۸). *المجموعة الكاملة لمؤلفات (المعربة)*. تحقیق سامی الخوری. لبنان: کتابنا للنشر.

- جیده، عبدالحمید (۱۹۸۰). *الاتجاهات الجديدة في الشعر العربي المعاصر*. بيروت: مؤسسة نوفل.
- حمود، محمد العبد (۱۹۹۶). *الحدائث في الشعر العربي المعاصر*. بيروت: شركة العالمية للكتاب.
- الخزاعي، دعبل بن علی (۱۴۱۷ / ۱۹۹۷). *الديوان*. شرحه وضبطه وقدم له ضياء حسين الأعلمی. بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- زینی‌وند، تورج و دیگران (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره پرمته در شعر معاصر عربی و فارسی (با تأکید بر شاعران برجسته)». *کاووشنامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی و فارسی)*. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه. س. ۳. ش. ۱۰. صص ۸۱-۱۰۱.
- سلیمی قلعه، علی (۱۳۹۲). *در قلمرو ادب معاصر عربی (مجموعه مقالات ۲)*. تهران: یار دانش.
- سوفرن، پیرابر (۱۳۷۶). *زرتشت نیچه، شرحی بر پیش‌گفتار چنین گفت زرتشت*. ترجمه بهروز صفدری. تهران: فکر روز.
- علوی، فریده و رضا علی‌اکبرپور (۱۳۹۰). «حضور اسطوره‌های ادبی خارجی در شعر معاصر فارسی». *پژوهش ادبیات معاصر جهان (پژوهش زبان‌های خارجی)*. ش. ۶۱. صص ۶۱-۴۱.
- فتوحی رودم‌عجنی، محمود (۱۳۸۹). *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.
- فرای، نورتروپ (۱۳۷۹). *رمز کل*. ترجمه صالح حسینی. تهران: نیلوفر.
- قدوسی، کامران (۱۳۸۹). «نقدی بر تاریخ و روشن افکار جبران خلیل جبران در آینه کتاب "العواصف"». *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*. ش. ۱. صص ۱۴۱-۱۶۰.
- ماهوکی، مرضیه (۱۳۹۰). *بررسی تطبیقی تجلی اسطوره در شعر اخوان ثالث و بدرشاکرالستیاب*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه بیرجند.
- مختاریان، بهار (۱۳۸۸). «نورتروپ فرای و نقد اسطوره‌ای». *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*. ش. ۱۴. صص ۵۸-۷۳.
- المعری، أبو‌العلاء (بی‌تا). *الديوان*. بيروت: مكتبة الهلال.
- ناعوت، فاطمه (۲۰۰۵). *فوق کف! مصرأ قر*. بيروت: بی‌نا.



- نجفی ایوکی، علی (۱۳۸۹). «اسطوره‌های برجسته در شعر عبدالوهاب البیاتی». *مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق)*. ش ۲. صص ۲۰۵-۲۳۰.
- نجفی ایوکی، علی و مهوش حسن‌پور (۱۳۹۱). «بازآفرینی اسطوره عولیس در شعر معاصر عربی». *فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)*. دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه. س ۲. ش ۵. صص ۱۱۵-۱۴۱.
- نعیمه، میخائیل (۱۹۸۷). *جبران خلیل جبران*. ط ۳. بیروت: دارالعلم للملایین.
- نهیرات، احمد (۱۳۹۱). «درآمدی توصیفی - تحلیلی بر اسطوره سندباد در شعر صلاح عبدالصبور». *فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)*. دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه. س ۲. ش ۵. صص ۱۴۳-۱۶۳.
- ولک، رنه و استین وارن (۱۳۱۳). *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران: علمی فرهنگی.

www.iiketab.com/images/files/Arts/Adonis.htm.

www.medantahreer.com/shownews-139829.php.

www.youm7.com/editor/Editor/208.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی